



نوشته یوجین اونیل
ترجمه و بازنویسی:
سید حسین فدایی حسین
Fadai - hosein @ yahoo . com

ف. فیلم ساز

هنری (هن) راجرز، نماینده مؤسسه تصویری حرکت زمین
● شخصیت‌ها:
آل دولین، عکاس همان مؤسسه
پانچو گُمز، سرفرمانده ارتش مشروطه
لویز ویرلا، ژنرال منطقه
آنیثا فرناندز
نگهبان



● صحنه:

اتاق اصلی خانه‌ای در حومه شهری بزرگ در شمال مکزیک. سمت چپ، دیوار سفیدکاری شده‌ای است که روی آن صلیب کوچک سیاهی آویخته شده است. بر دیوار عقب، یک درگاه باز رو به خیابان وجود دارد و بر هر دو طرف درگاه، یک پنجره باز. سمت راست اتاق، دری دیگر تعبیه شده که بسته است. بالای در روی دیوار، تصویر زنی دیده می‌شود. در گوشه سمت چپ، چندین قبضه تفنگ چیده شده و کنار آن‌ها روی زمین، قطارهای فشنگ ریخته شده است. در گوشه سمت راست هم تنها چند زین اسب به چشم می‌خورد. وسط اتاق، میزی زهوار در رفته وجود دارد که روی آن قلم، کاغذ و جوهر قرار گرفته است. سه یا چهار صندلی حصیری محکم هم اطراف میز چیده شده است. هنری راجرز و آل دولین، نزدیک میز ننشسته‌اند و هر دو در حال کشیدن پیپ هستند. آن‌ها لباس خاکی رنگ به تن

دارند یا شلوار سفری، پابند و غیره. کلاه کابوی (امریکایی) لبه پهنشان هم نزدیک آن‌ها روی میز قرار گرفته است. راجرز، بلندقد است با موهای بلوند، شیک و مرتب و حدوداً سی‌ساله. دولین اما کوتاه، سیه‌چرده، با سر و صورتی نامرتب و تقریباً مسن به نظر می‌رسد. یک نگهبان با موهای ژولیده و لباس زیتونی رنگ پاره، جلوی درگاه به تفنگش لم داده است. او کلاه مخصوص سربازان مکزیک را به سر دارد و البته پابرنه است. نگهبان، در حالی که سیگار می‌کشد با قیافه‌ای بی تفاوت، مراقب دو مرد آمریکایی است.

● زمان: ساعت‌های اولیه یک شب شرجی استوایی است.

دولین ادر حالی که با صدایی کلفت و تصنعی آواز می خواند. [مکزیکو، مکزیکی خوشگل و نازنین من!]

[راجرز عرق پشانی اش را با دستمال گلداری خشک می کند.]

راجرز دست بردار آل، خودت رو کنترل کن. قول بهت می دم اگه توی این کلیه های پر از جک و جونور، یه آدم حسابی پیدا کنی، من بهت جایزه می دم.

دولین آریز می خندد. اما باور کن واسه گذروندن تابستون، جای کوچیک و دوست داشتنی یه.

راجرز ابا خشکی آراستی؟ حرف دلت رو بزن آل. ببین دوست من، می دونی واقعیت چیه؟ من پیش از اینکه به این کشور کوچیک و خسته کننده بیام، اصلاً تصور نمی کردم که این سگ های بی نوا، چه چیزهایی رو تحمل می کنن.

دولین اما اون عروسکای خوشگل، هیچ دردسری واسه من ندارن. همون جک و جونورهایی که می گی.

راجرز ابا طعنه می دونم، لایس اون ها الان به مرتبه ای رسیدن، که باید دستشون رو بگیری!

دولین واقعاً راست می گی؟

راجرز «احتیاط شرط عقله» پسر، این رو هر جونور تربیت شده ای توی مکزیکی می دونه. این ها اولین کلماتی هستن که توی این خراب شده، هر انسان و حیوونی بهش اعتقاد داره؛ اگه غیر از این بود، ماه پیش کارمون اینجا تموم می شد و الان توی مکزیکوسیتی بودیم.

اون وقت من توی چنین لحظه ای به جای تحمل آب و هوای مسخره اینجا، در ساحل مانهاتان کشورم نشسته بودم با یه لیوان بزرگ شربت نعنا، پر از یخ...

دولین ایا فریاد آوای! آوای! نگو که دیونه شدم!

راجرز وقتی این جنگ لعنتی تموم بشه، می خوام کار فیلم سازی رو رها کنم و برم قطب شمال. بعد هم اونجا، با یه دوشیره اسکیمو ازدواج کنم و یه زندگی آروم و پاکیزه و بی دغدغه رو توی یه

خونه کوچیک یخی شروع کنم. [دولین برای نگهبان سوت می زند و او بلافاصله تفنگش را به حالت آماده باش نگه می دارد.]

دولین پسر، یه خونه یخی واسه آقای راجرز ردیف کن

نگهبان آهسته و تحقیر آمیز [Muy loco] راجرز اون چی گفت آل؟ یه نگاهی به اون کتاب لغت کوچولوت بنماز. به نظرم تقریباً یه جورهایی بهمون تکیه انداخت!

دولین ابا خنده لازم نیست کتاب رو نگاه کنم. منظورش این بود که ما دیوونه ایم.

راجرز ابا تأیید رو به نگهبان اعجب حرفی زدی مایک. ما مطمئناً دیوونه ایم. و گرنه مثل آدم های خل و چل، توی این وضع اینجا نمی موندیم. اگلافه! آه، مگه اینجا به جز گرما چی داره! ابعداً از یک مکث کوتاه با تعجب! بگو ببینم آل، هیچ وقت متوجه قیافه خوشحال و قانع یه خرس قطبی شدی؟

دولین ابا خنده! basta! basta! نگهبان، که ناخواسته برای شنیدن حرف هایشان خیز برداشته، بار دیگر بی تفاوت به جای خود برمی گردد چراکه احساس می کند این یک گفت و گوی بی سر و ته، بین دو تاحق آمریکایی است!

راجرز صبر کن ببینم، تو متوجه این کلمه ای که گفتی شدی! کلمه basta یعنی چی؟ [دولین در پاسخ لیخند می زند.] من بارها این رو از زبون ژنرال شنیدم؛ الان هم واسه اینکه بهت نشون بدم چقدر خوب حدس می زنم، می خوام باهات سر یه پزو شرط ببندم که معنی اش می شه «چه وقت».

دولین یه پزو رد کن بیاد. معنی اون «چه وقت» نیست؛ basta یعنی «کافیه».

راجرز درسته «کافیه»... حالا فهمیدم... آخه می دونی چیه؟ ژنرال همیشه این کلمه رو تکرار می کنه، به جز وقتی که براش نوشیدنی می ریزم. امی خندد!

دولین یه پزو بهم بدهکاری، فراموش نشه. راجرز ابا غرولند! این مشکل خودته؛ من مسئول اونچه که فراموش می کنم نیستم.

[یک باره سروصدایی نامفهوم از داخل اتاق

سمت راست به گوش می رسد. صدای اون احمق ها رو می شنوی! فکر می کنی اون تو دارن چه توطئه ای می چینن؟

دولین این صدای کیه... گمزم؟

راجرز آره؛ اون داره بسا فرمانده های کوتوله اش، از نقشه جدیدش حرف می زنه. باهات شرط می بندم که قصد داره فردا دوباره برگرده و شهر رو اشغال کنه.

دولین این چیزهایی که داری می گی اطلاعات محرمانه است؟

راجرز نمی دونم؛ اما امروز بعد از ظهر وقتی قرار دادمون رو امضا کرد، بهش یه نمونه ویسکی اسکاتلندی دادم. فکر کنم حالا بعد از خوردن اون، یه جورهایی احساس شجاعت می کنه.

دولین راستی هن، راجع به اون قرارداد، فراموش کردم یه چیزی رو بهت بگم، تو باید یه تذکری به این بارو گمزم بدی. فکر کنم میاد، وقتی داشتن به پادگان خارج از شهر حمله می کردن؟

راجرز آره یادمه... اتفاقاً اون روزه همه شرایط واسه فیلم برداری از یه عملیات واقعی وجود داشت.

دولین ابا عصیانیت! شرایط مناسبی بود درسته، اما من تمام قسمت اول عملیات رو به خاطر کله شقی ژنرال ویرلای احمق از دست دادم. وقتی من رسیدم بالای تپه، اون داشت مرتب شمشیرش رو می چرخوند و به سربازهاش دستور می داد. بهش گفتم: «شما اینجا بید ژنرال! یه دقیقه صبر کنید. مگه نمی بینین من هنوز برای فیلم برداری از عملیات آماده نیستم؟» فکر می کنی اون با لهجه مکزیکی و خشن اش بهم چی گفت؟ - می دونی که اون خوب انگلیسی حرف می زنه - بهم گفت: «توقع داری سربازهای پرافتخار من، در انتظار آماده شدن ماشین فیلم برداری تو قتل عام بشن؟» بعد هم به سرعت راه افتاد و تمام سربازهاش به دنبالش رفتن. خب نظرت راجع به این قضیه چیه؟

اخم! ویرلا مرد عصبی

و پرخاشگریه. می خوام به گمز بگم
برش گردونه پشت جبهه. ضمن اینکه
اون یه آدم پست و حقیره. همین
آدم باعث شد گمز تصمیم به کشتن
فرناندز پیر بگیره.

دولین چی! اون ها می خوان فرناندز رو بکشن؟
راجرز فردا موقع طلوع آفتاب، می برنش مقابل
دیوار مرگ و می کشنش!

دولین این یه اشتباه شرم آورده؛ البته اون ها
به این خاطر می کشنش که دیگه
فایده‌ای براشون نداره، ولی با این
حال فرناندز آدم خوب و تحصیلکرده
و به درد بخوریه. ببینم، تو نمی تونی
نجاتش بدی؟

راجرز به هیچ وجه. ویرلا نسبت به اون کینه
داره و گمز هم نیازمند ویرلا است.
به هر جهت، بهتره ما توی دعوای
کوچولو و بی ارزش اون ها دخالت
نکنیم. از این گذشته، صحنه اعدام
اون می تونه یه تصویر فوق العاده واسه
عکاسی باشه. مطمئن باش. نمی خوای
بیایی ازش عکس بگیري؟

دولین حرفی نیست میام فقط بهشون بگو یه
کم کار رو به تأخیر بندازن؛ آخه اون
وقت صبح، نور واسه عکاسی خیلی
مناسب نیست.

راجرز ساعت هشت چطوره؟

دولین عالیه!

راجرز خیلی خوب، به گمز می گم که یه کم کار
رو به تأخیر بندازه. صدای گوشخراشی
از اتاق سمت راست شنیده می شود که فریاد
می زند: «زننده باد!» این صدای ویرلا است.
ابا خشم! دلم می خواست اون مرتیکه
رو بگیرم و خفه اش کنم، نمی دونی با
چه وضعی داشتن فرناندز رو بردنش
به زندون کیمونا کاج سفید ۳. صدای
هلله دیگری از اتاق بعدی به گوش می رسد.
صدانشون رو می شنوی؟ پر از عرق
سگی و غرور ملی! خدای من، دلم
می خواست یه خبرنگار جنگی بودم
تا یه خبر فوری و کوچیک مثل این
رو ارسال می کردم: «شجاعت و روحیه
سربازان هیچ وقت بهتر از این نبوده. یه
قطار باری پر از نوشیدنی امروز رسید.
ما تا دو هفته دیگه در مکزیکوسیتی
هستیم.»

دولین آکلدهاش را از روی میز برمی داره، با اخم!
فکر می کنم بهتره یه نگاهی این
اطراف بندازم.

راجرز باشه برو! فقط این رو

بدون که من هم حسابی آمارت رو
دارم.

دولین ابا خنده! منظورت چیه که آمارم رو
داری؟

راجرز مراقب باش بچه جون، مراقب باش!
ممکنه همین روزها، یکی از این
عروسکای مکزیکای که عاشقشونی،
حرف اول اسمش رو با کارد نون بری
روی کمرت حک کنه!

دولین لازم نیست غصه من رو بخوری!

راجرز ابا تنفر! امن نمی دونم تو چی از
دخترهای بی ریخت اینجا دیدی که
اون قدر حرفشون رو می زنی. اتفاقاً
به نظرم اون ها آن قدر زشتن که
بعید می دونم حتی هیچ حیوونی
تحویلشون بگیره!

دولین واقعاً این طوری فکر می کنی؟ خیلی
خب، بزار بهت بگم، بعضی از
خانم های اینجا برخلاف تصور تو،
خیلی هم شیک و با کلاسن. تو باید
عکس فرشته های رو که امروز بعد از
ظهر گرفتم می دیدی. متأسفانه چند
تا از سربازها، اون رو از من گرفتن، و گر نه
نشونت می دادم.

راجرز این مزخرفات رو بریز دور.

دولین باور کن، اون زیباترین چشم هایی رو
داشت که من از یه زن دیده بودم!
راجرز تو هم لابد مخش رو زدی و باهش قرار
گذاشتی آره؟

دولین این طورهام که می گی نیست، هن.
وقتی دیدمش داشت روی نیمکت
یکی از پارک های کوچولوی این
دوروبر گریه می کرد؛ من هم با
بهترین لهجه اسپانیایی ازش پرسیدم
که موضوع چیه؟ اوفا! خیلی سرد و
بی تفاوت نگاهم کرد طوری که انگار
یه سگ خیس جلوش وایساده. من
هم به هم برخورد و راهم رو کشیدم
و برگشتم.

راجرز اتفاقاً برای اولین بار عاقل شده بودی.
و گر نه اگه می موندی، در عرض چند
ثانیه، اون با کاردش حسابت رو
می رسید. من از زمانی که سرنوشت
والتر جانسون عیاش رو شنیدم،
به هیچ کدوم از این زن ها اعتماد
نمی کنم.

دولین تو فکر می کنی اون خانم برای چی

داشت

گریه می کرد؟

راجرز ابا لحنی خشک! چه می دونم؛ شاید یکی
از دوست پسرهایش توی جنگ کشته
شده بوده.

دولین تو چه خوش خیالی! ابراهام می افتد. به
امید دیدار، هن. یادت نره به گمز بگی
اعدام رو به تعویق بندازه. اسمت در پشتی
می رود!

راجرز یادم نمی ره؛ به شرطی که تو هم زود
برگردی... البته اگه زنده موندی.
می خوام قبل از اینکه برم توی
رختخواب، پشتم رو بخارونی. دیگه
دارم از دست کک های زبون نفهم
اینجا کلافه می شم!

دولین ابا خنده! اون ها فقط می خوان تو رو سر
حال بیارن، ککها رو می گم. به هر
حال خوش بگذره!

آن مقابل نگهبان عبور می کند و در تاریکی ناپدید
می شود. صدای خنده ای دیگر از اتاق مجاور به گوش
می رسد. راجرز با ناله ای همراه با تنفر کمرش را
می خاراند. سر نگهبان، همان طور که در میان درگاه
چرت می زند، آرام روی سینه اش فرود می آید.

آن لحظه ای بعد آیتنا فرناندز از در مجاور ظاهر
می شود؛ او یک دختر جوان و زیبایی مکزیک است
با انبوهی از موهای مشکی و چشمانی درشت و سیاه.
آیتنا دور از چشم نگهبان، آرام به طرف اتاق می رود
اما ناگهان با زین اسب کنار در برخورد کرده سکندری
رفته و بی اختیار از در ناله می کند. نگهبان بلافاصله
بیدار می شود، سمت آیتنا هجوم برده، او را با عصبانیت
در جنگ گرفته و کشان کشان به طرف در می برد.
راجرز از روی صندلی اش برخاسته و خطاب به نگهبان
فریاد می زند!

راجرز هی، مایک، چی کار داری می کنی؟ بذار
اون خانم بره!

آن نگهبان با تردید نگاهش می کند. راجرز قیافه ای
تهدید آمیز به خود می گیرد. نگهبان، آیتنا را رها کرده
و سر پست خود در آستانه در برمی گردد. آیتنا روی
صندلی کنار میز می نشیند. صورتش را میان دستانش
پنهان کرده و شروع می کند به گریه کردن. راجرز در
حالی که نمی داند چه باید بکند، کنار او می ایستد.

راجرز ابا خود! چطور باید باهش حرف
بزنم؟ انگاهش به کتاب لغت نامه انگلیسی
- اسپانیایی روی میز می افتد. کتاب
اسپانیایی آل اینجاست. بذار نگاه کنم.
اصفحات کتاب را نگاه می کند. مشکل
شما چیه؟... عجیبه همچین جمله ای

رو پیدا نمی‌کنم... آهان، اینجاست.

اخودش را آماده کرده و سپس مقابل آنیتا تعظیم می‌کند. راجرز: *Que quiere, señorita?* [آنیتا به محض شنیدن این جمله سرش را بلند کرده و هاج و واج راجرز را نگاه می‌کند.] راجرز انگار متوجه نشدی چی گفتیم؛ خب به جهنم!

آنیتا [مغرورانه] لطفاً توهین نکنین، آقا. راجرز [اجاخورده با دستپاچه‌گی] من رو ببخشید... خیلی متأسفم... از دهنم در رفت. آبا آسودگی نفسی تازه می‌کند. خدا رو شکر که شما انگلیسی حرف می‌زنین.

آنیتا اما خیلی بد، آقا. راجرز [طرف دیگر میز. مقابل آنیتا می‌نشیند.] نه، خیلی هم خوبه، انصافاً به همون خوبی که من حرف می‌زنم. راستی شما می‌خواستین کسی رو ببینین؟ آنیتا ژنرال گمز.

راجرز آسروش را تکان می‌دهد. بهتره صبر کنین. اون ظاهراً قراره تمام امشب رو مثل مشعل روشن بمونه.

آنیتا گیج و منگ [بله آقا؟] راجرز متوجه نشدین منظورم چیه... اون بدجووری هسته، مست، مست، داغ! در حال غلیان...

آنیتا [با سردرگمی شدید] داغ؟ غلیان؟ [با لحنی از سر عجز] یعنی اون در حال آسپزیه... ژنرال؟ اما نه، حتماً منظور تون چیز دیگه‌اش آقا، من انگلیسی رو خیلی بد می‌فهمم. اَخه من فقط یک سال انگلیسی خوندم؛ توی صومعه‌ای در... نیویورک، اون وقت... مادرم... مرد و من مجبور شدم برگردم به کشورم تا پیش پدرم باشم. چون سن من بیشتر بود... یعنی من بزرگ‌ترین دختر خونواده بودم و...

[فریاد «زننده باد» از اتاق مجاور شنیده می‌شود. آنیتا رنگ پریده سمت صدا می‌چرخد. راجرز دستش را به شکلی حرکت می‌دهد که انگار دارد مشروب می‌نوشد و بعد سرش را سمت اتاق می‌چرخاند.] راجرز حالا متوجه شدین؟ اون داره مشروب

می‌خوره، و...

آنیتا [به خود می‌لرزد] اوه، اون مسته، نه؟ راجرز من متأسفم، توی این شرایط کسی نمی‌تونه بره توی اون اتاق، مگر این که قبلاً اجازه گرفته باشه.

آنیتا [بی‌اختیار شروع به گریه می‌کند.] پدر جان! راجرز شما بهتره برای دیدن اون تافردا صبر کنین. آنیتا این امکان نداره. من باید... امشب! راجرز [با تحکم] نمی‌شه، بچه‌جون! تو میدونی گمز چقدر می‌تونه واسه دختری که ششونه اومده به دیدنش خطرناک باشه؟... اون هم در شرایطی که حسابی مست کرده.

آنیتا [با عکس‌العملی ناگهانی] من می‌دونم، آقا، اما باید ببینمش.

راجرز نمی‌خوای به من بگی موضوع چیه؟ آنیتا [در حالی که صدایش می‌لرزد.] آه، من بهتون می‌گم، آقا... شما می‌دونین ارنستو فرناندز کیه؟

راجرز منظور تون همون فرناندزه که قراره فردا صبح اعدام‌اش کنن؟

آنیتا [به خود می‌لرزد.] آقا منظورم همونه. اون پدرمه!

راجرز [امات و مبعوت] پدر شما! خدای من! آنیتا من باید امشب ژنرال گمز رو ببینم و آزش بخوام که پدرم رو آزاد کنه. راجرز اما اون نمی‌تونه این کارو بکنه.

آنیتا [با ضعف] واسه چی، آقا؟ راجرز چون الان ویرلا با اون توی اتاقه! آنیتا [لوحشت‌زده] ویرلا؟ اون دشمن سرسخت پدرمه!

راجرز البته شما می‌تونین گمز رو بخرین؛ با پرداخت مقداری پول در قبال آزادی پدرتون. اون بسه خاطر پول هر کاری می‌کنه. چقدر پول دارید؟

آنیتا متأسفانه، هیچی، آقا؛ گمز همه چیز ما رو گرفته.

راجرز خیلی بد شد، خیلی بد شد!... خب، شما نباید زیاد اینجا بمونین. اون‌ها احتمال داره که هر لحظه بیان بیرون. حالا برین خونه، من هم ببینم با گمز چیکار می‌تونم بکنم.

آنیتا [امصم] *Gracias*. از تون ممنونم، آقا؛ شما خیلی مهربونین... اما من باید گمز رو ببینم.

راجرز [با]

تعمق برای لحظاتی

در چشم‌های آنیتا خیره می‌شود. هیچ می‌دونی اگه گمز اینجا پیدات کنه، چه قیمتی رو ازت مطالبه می‌کنه؟ آنیتا [چشمانش را روی هم می‌گذارد و با ضعف ناله می‌کند.] ادر عوض زندگی... پدرم... آرام گریه می‌کند.

راجرز [متعجب نگاهش می‌کند.] آخدا یا! آنیتا [با خشم] من حاضرم به خاطر رهایی پدرم، جونم رو بدم.

راجرز با این حال حتی اگه اون بگه که پدرت رو آزاد می‌کنه، نمی‌تونی بهش اطمینان کنی. هیچ اعتباری به حرف‌های گمز نیست. اما اگه اجازه بدی شاید من بتونم یه کاری براش بکنم.

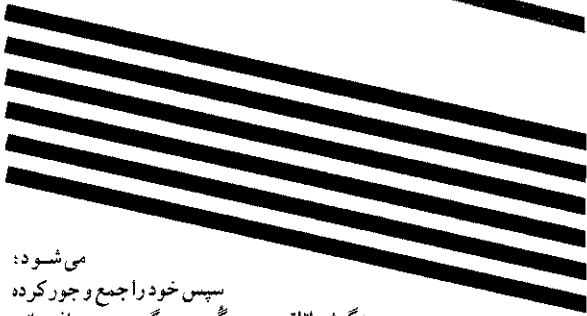
آنیتا [با تردید] اما شما... گمز خیلی قویه، آقا... ممکنه برای شما کاری بکنه؟

راجرز [با قاطعیت] من پدر پیرتون رو نجات می‌دم، مطمئن باشین. من اگه کاری رو شروع کنم می‌تونم انجامش بدم.

آنیتا [در حالی که چشمانش از قدردانی می‌درخشد.] متشکرم، آقا... اما اگه شکست بخورید؟

راجرز [با تاکید] من شکست نمی‌خورم. شما نگران چیزی نباشین.

[هنوز صحبتش را تمام نکرده است که در سمت راست باز می‌شود و گمز و ویرلا از اتاق خارج می‌شوند. آنان طوری رفتار می‌کنند که آشکار است در حال شراب‌خواری بوده‌اند. ویرلا مردی کوتاه قد است و زیر و زرننگ به نظر می‌رسد. او چشمان مشکلی و براق و سیبلی سیاه دارد. گمز اما قدبلند است و هیکل دار با صورتی یف‌کرده و رنجور و سیبلی سیاه و زیر. هر دو لباس فرم نویی به رنگ سبز زیتونی پوشیده‌اند و کلاه‌های ارتشی به سر دارند به علاوه قطاری از فشنگ همراه با کلت خودکار که در جلدی از چرم به دور کمر و روی نیم‌تنه‌شان بسته‌اند.] آنیتا برای لحظه‌ای با هراس و نفرت به آن‌ها خیره



می شود؛ سپس خود را جمع و جور کرده و به گوشه اتاق می رود. گمز برمی گردد و رو به افسرانی که در اتاق سمت چپ در حال میگساری هستند، فریاد می زند: Adios، سپس در پشت سر او با صدای محکمی بسته می شود. در این فاصله ویرلا متوجه آنتینا می شود و با حالتی مستانه و چهره‌ای هیجان زده به طرف او می رود!

ویرلا Buenos noches, senorita.

راجرز بلافاصله سمت آنان رفته و مقابل ویرلا می ایستد، سپس شانه‌های او را محکم گرفته می چرخاند و سمت در می کشد.

راجرز فوراً گورت رو از اینجا گم کن... مارمولک جاسوس...!

ویرلا اتقلا می کند تا خود را رها سازد. ولم کن، خوک آمریکایی!

راجرز من و ژنرال گمز به صحبت خصوصی با هم داریم. ایا ایا و اشاره به گمز علامت می دهد. این طور نیست گمز؟

گمز امردد! Por cierto, amigo. اگه تو این طور می گی باشه.

ویرلا ادر حالی که از خشم دهانش کف آورده! سگ...! خوک!

راجرز ابا آرامش آگفتن این کلمه‌ها به کم برات ساخته، عزیز من، خودت رو اذیت نکن... در ضمن مگه نشنیدی که ژنرال چه دستوری دادن؟ ایه گمز اشاره می کند!

گمز Si ویرلا، حق با آقای راجرز.

راجرز ابا تحقیر رو به ویرلا! حالا بزنی به چاک، قبل از اینکه بگویم تو فرق سرت! امشتت را تهدید آمیز عقب می برد. ویرلا از ترس شانه خالی می کند، سپس به گمز سلام نظامی داده، و به سرعت از در پشت خارج می شود!

گمز ابا خنده‌ای ساختگی ایه نظرت این شکل برخورد با ژنرال من درسته؟

راجرز تو باید اون یست فطرت رو تیر بارون کنی... پیش از اینکه اون تو رو به

کشتن بده.

گمز ابا اخم! حق با دوست، amigo، چیزی که می گی، به زودی اتشاق می افته... اما... من الان به اون نیاز دارم. برای اولین بار متوجه آنتینا می شود و بعد با لبخند راجرز را نگاه می کند. معذرت می خوام، یه دوشیزه خانم اینجاست! آکلاش را برمی دارد و مؤدبانه به آنتینا تعظیم می کند. اوه، آقای راجرز، شما چیز هستید... چی بهش می گین؟... یه مرد... این طور نیست؟ سمت آنتینا می رود و او از ترس تا کنار دیوار عقب می کشد. از من ترسیدید، Chiquita! از گمز؟ اما پانچو گمز، به خانم‌ها علاقه مند، این رو همه می دونن. از آقای راجرز بپرسید.

ادستش را زیر چانه آنتینا گذاشته و صورتش را بالا می آورد!

راجرز ایه آرامی مابین آنان قرار می گیرد. این خانم جوان، دوست منه، گمز.

گمز البش را به دندان می گزد. من فقط یه شوخی کوچیک کردم. ابرمی گردد سمت میز و با کج خلقی راجرز را که به دنبالش آمده است نگاه می کند. اون muy Hermosa ست، یعنی خیلی خوشگله، دوستت رو می گم.

راجرز اون دختر ارنستو فرناندزه.

گمز اشگفت زده! Que dice؟ چی گفتی تو؟

راجرز اون دختر مردی به که شما فردا صبح می برینش واسه تیربارون. الان هم اومده باهات صحبت کنه...

گمز ابا فاطمیت! نه، hombre، نه! من می دونم چی می خواهی بگی. من نمی تونم این کار رو بکنم. این ممکن نیست! آنتینا سمت گمز می دود و خودش را روی پاهای او می اندازد. آنه، نه، senorita، من باید برم.

ابا گام‌های بلند به طرف در عقب حرکت می کند. آنتینا همان جا که افتاده است می ماند و شروع می کند به گریه کردن!

راجرز یه دقیقه صبر کن گمز، کجاداری می ری؟ گمز می رم برای تدارک حمله. راستی، فراموش کردم، باید برات توضیح می دادم.

اهیجان زده! امشب، amigo، ما به شهر حمله می کنیم. این طوری ما می تونیم اون‌ها رو توی خواب بگیریم، نه؟ و پیش از اینکه بیدار بشن، اون‌ها رو...

انگشتش را روی گردنش از سوی به سوی دیگر می کشد. می کشیم. شما به این

شکل حمله چی می گین؟... مثل یه چنگال... حمله گازانبری. ابا غرور! این نقشه فوق العاده مال گمزها ما در کمتر از یک هفته، می خواهیم توی مکزیکوسیتی باشیم، مرد.

راجرز واقعاً که ویسکی اسکاتلندی چیز فوق العاده‌ای به. بخصوص که زیادی خوردنش، یه آدم ترسو رو می کنه ناپلئون پیر!

گمز اکیچ و گنگ! اچی گفتی؟ راجرز هیچی، مهم نیست یک باره فکری به خاطرش می رسد. ا قراره شب حمله کنین، آره؟

گمز Si hombre، درست در نیمه شب... ساعت دوازده.

راجرز ایه آرامی! کی این رو گفته؟ گمز من گفتم، من، پانچو گمز!

راجرز ابا تا کیدا! خب، حالا خوب به حرفم گوش بده، پانچو گمز؛ من می گم که تو نمی تونی این کارو بکنی. حداقل تا وقتی من مسئول فیلم برداری از عملیات در این منطقه هستم، حمله شبانه نمی تونه انجام بشه. گمز بهت زده نگاهش می کند. چطور از ما انتظار داری که توی تاریکی شب، تصویربرداری کنیم؟ فکر این رو نکردی، هان؟

گمز احیرت زده! اما، amigo...

راجرز عملیات شبانه انکان نداره، فهمیدی چی گفتم؟ آگاغذی را از جیبش بیرون می آورد. این به کیی از قراردادی به که ما برای کلیه نبردها تنظیم کردیم، همه اون‌ها شنیدی، تمامش! در این قسمت از قرارداد ما برای عملیات شبانه، یه شرط ویژه گذاشتیم. از روی کاغذ می خواند. بخش اول از قسمت دوم، بدین وسیله موافقت می شود که در شب یا در روزهای بارانی یا در هر زمانی که نور به اندازه‌ای ضعیف باشد که امکان تصویربرداری نباشد، نبردی صورت نگیرد. کوتاهی در رعایت این شروط، یا تخلف از یک بند آن، به معنای نقض کامل تعهدات این قرارداد است. قرارداد را به گمز نشان می دهد. اینهاش اینجاست، سیاه و سفید، انگلیسی و اسپانیایی هر دو.

کشتن بده.

گمز ابا اخم! حق با دوست، amigo، چیزی که می گی، به زودی اتشاق می افته... اما... من الان به اون نیاز دارم. برای اولین بار متوجه آنتینا می شود و بعد با لبخند راجرز را نگاه می کند. معذرت می خوام، یه دوشیزه خانم اینجاست! آکلاش را برمی دارد و مؤدبانه به آنتینا تعظیم می کند. اوه، آقای راجرز، شما چیز هستید... چی بهش می گین؟... یه مرد... این طور نیست؟ سمت آنتینا می رود و او از ترس تا کنار دیوار عقب می کشد. از من ترسیدید، Chiquita! از گمز؟ اما پانچو گمز، به خانم‌ها علاقه مند، این رو همه می دونن. از آقای راجرز بپرسید.

ادستش را زیر چانه آنتینا گذاشته و صورتش را بالا می آورد!

راجرز ایه آرامی مابین آنان قرار می گیرد. این خانم جوان، دوست منه، گمز.

گمز البش را به دندان می گزد. من فقط یه شوخی کوچیک کردم. ابرمی گردد سمت میز و با کج خلقی راجرز را که به دنبالش آمده است نگاه می کند. اون muy Hermosa ست، یعنی خیلی خوشگله، دوستت رو می گم.

راجرز اون دختر ارنستو فرناندزه.

گمز اشگفت زده! Que dice؟ چی گفتی تو؟

راجرز اون دختر مردی به که شما فردا صبح می برینش واسه تیربارون. الان هم اومده باهات صحبت کنه...

گمز ابا فاطمیت! نه، hombre، نه! من می دونم چی می خواهی بگی. من نمی تونم این کار رو بکنم. این ممکن نیست! آنتینا سمت گمز می دود و خودش را روی پاهای او می اندازد. آنه، نه، senorita، من باید برم.

ابا گام‌های بلند به طرف در عقب حرکت می کند. آنتینا همان جا که افتاده است می ماند و شروع می کند به گریه کردن!

راجرز یه دقیقه صبر کن گمز، کجاداری می ری؟ گمز می رم برای تدارک حمله. راستی، فراموش کردم، باید برات توضیح می دادم.

اهیجان زده! امشب، amigo، ما به شهر حمله می کنیم. این طوری ما می تونیم اون‌ها رو توی خواب بگیریم، نه؟ و پیش از اینکه بیدار بشن، اون‌ها رو...

انگشتش را روی گردنش از سوی به سوی دیگر می کشد. می کشیم. شما به این

شکل حمله چی می گین؟... مثل یه چنگال... حمله گازانبری. ابا غرور! این نقشه فوق العاده مال گمزها ما در کمتر از یک هفته، می خواهیم توی مکزیکوسیتی باشیم، مرد.

راجرز واقعاً که ویسکی اسکاتلندی چیز فوق العاده‌ای به. بخصوص که زیادی خوردنش، یه آدم ترسو رو می کنه ناپلئون پیر!

گمز اکیچ و گنگ! اچی گفتی؟ راجرز هیچی، مهم نیست یک باره فکری به خاطرش می رسد. ا قراره شب حمله کنین، آره؟

گمز Si hombre، درست در نیمه شب... ساعت دوازده.

راجرز ایه آرامی! کی این رو گفته؟ گمز من گفتم، من، پانچو گمز!

راجرز ابا تا کیدا! خب، حالا خوب به حرفم گوش بده، پانچو گمز؛ من می گم که تو نمی تونی این کارو بکنی. حداقل تا وقتی من مسئول فیلم برداری از عملیات در این منطقه هستم، حمله شبانه نمی تونه انجام بشه. گمز بهت زده نگاهش می کند. چطور از ما انتظار داری که توی تاریکی شب، تصویربرداری کنیم؟ فکر این رو نکردی، هان؟

گمز احیرت زده! اما، amigo...

راجرز عملیات شبانه انکان نداره، فهمیدی چی گفتم؟ آگاغذی را از جیبش بیرون می آورد. این به کیی از قراردادی به که ما برای کلیه نبردها تنظیم کردیم، همه اون‌ها شنیدی، تمامش! در این قسمت از قرارداد ما برای عملیات شبانه، یه شرط ویژه گذاشتیم. از روی کاغذ می خواند. بخش اول از قسمت دوم، بدین وسیله موافقت می شود که در شب یا در روزهای بارانی یا در هر زمانی که نور به اندازه‌ای ضعیف باشد که امکان تصویربرداری نباشد، نبردی صورت نگیرد. کوتاهی در رعایت این شروط، یا تخلف از یک بند آن، به معنای نقض کامل تعهدات این قرارداد است. قرارداد را به گمز نشان می دهد. اینهاش اینجاست، سیاه و سفید، انگلیسی و اسپانیایی هر دو.

مانند رقص اسپانیایی گام برمی دارد. نگاهان به او لبخند می‌زند.

راجرز به چی داری می‌خندی، مایک؟
نگهبان ابله‌بخندی تحقیر آمیز به سرش چرخشی می‌دهد.
Muy loco!

راجرز حق با تو مایک. دیوونه واقعاً کلمه درستیه.
اشروع می‌کند به آواز خواندن. ا مکزیکو،
مکزیکوی زیبا و نازنین من!

آدولین در آستانه درگاه ظاهر می‌شود و با اخم راجرز را نگاه می‌کند.

دولین تو چت شده هن، معلوم هست؟ ایش می‌آید و با ناراحتی کلاهش را روی میز می‌اندازد. راجرز با لبخند نگاهش می‌کند. آ تو داری همون چیزهایی رو می‌خونی که بابتش من رو مسخره می‌کردی درست؟ ببینم، نکنه مست کردی، آره؟ خیلی خب، اون آب شنگولی رو کجا قايم کردی هان؟... به نظر می‌آد امشب توی این قرارگاه خراب شده ارتش، همه نمکشون زیادی کرده به جز من. بزار یه چیزی برات بگم. من به عکس دیگه از همون زنی که دربارهاش باهات حرف زدم، گرفتیم. اون این بار مستقیم از درون لنز به من نگاه کرد. توی نگاهش اعتماد به نفسی بود که به یه مرد سفیدپوست واقعی جرئت و جسارت می‌داد. این بار سعی کردم در موقعیت درست تری نسبت به اون قرار بگیرم. هر چند قیافه‌اش خیلی هم دیدنی نیست، ولی با این حال وقتی برگردیم کشورمون، می‌تونیم از عکسش توی پوستره‌های تبلیغاتی استفاده کنیم.

راجرز اباخشم آب، تو هنوز هم به ابله‌ی! اشکوه‌کنان بهتره قبل از هر چیز، یه جفت عینک دودی واسه چشم‌های بی‌غیرتت بگیری. ابا سر خوشی! تو از اون هیچی نمی‌دونی، آب، تو کاملاً در اشتباهی، پسر جون، کاملاً در اشتباهی!

آدولین مات و مبهوت می‌ماند. راجرز دوباره شروع می‌کند به آواز خواندن: مکزیکو، مکزیکوی زیبا و نازنین من! نگهبان همان‌طور تحقیر آمیز نگاه‌اشان می‌کند. پرده می‌افتد.

گُمز Bueno، دوست من، شرطت رو می‌پذیرم. ابه طرف میز می‌رود و با عجله چند خطی برای آنیتا می‌نویسد. Su padre de uste... پدرتون آزاده، se-norita، برای قدردانی از دوستم آقای راجرز. ابا خوشحالی دستی به پشت راجرز می‌زند. حالا مجبورم فوراً ژنرال ویرلارو بکشم چون اون من رو به خاطر آزاد کردن پدر شما نمی‌بخشه، se-norita ضمن اینکه مکزیک... برای دو تا ژنرال اسپانیایی زنده، یه کم کوچیکه. از جیبش بطری مشروب کوچکی بیرون می‌آورد و به راجرز تعارف می‌کند و او با لبخندی نمی‌پذیرد. آقای راجرز... شما بهش چی می‌گین؟... here ees looking at you امی نوشند. خیلی خب حالا من باید برم برای حمله آماده بشم. سمت در می‌رود، سپس برمی‌گردد و مستانه راجرز را نگاه می‌کند. تو باید این رو به اون‌ها بگی آقای راجرز، باید بگی که در هنگامه نبرد، پانچو گُمز، مثل خوارز؟ مشهور، می‌خواست همیشه پیشاپیش سربازان شجاعش راه بره؛ باشه. خداحافظ. Adios

تعظیم کاملی کرده و خارج می‌شود. نگهبان نیز در پی او سلام نظامی می‌دهد. راجرز با خوشحالی فریاد بلند می‌زند و سپس رو به آنیتا می‌چرخد. راجرز عالی شد خانم، شما دوباره پدرتون رو به دست آوردید.

آنیتا از شما متشکرم آقا، حالا من باید بلافاصله برم... سراغ پدر بیچاره‌ام. راجرز می‌خواین همراهنون بیام؟ می‌دونین که این اطراف پر از سرباز مسته و...

آنیتا نه، نه، آقا، شما خیلی مهربونین. اما تا carcel... زندان، راه زیادی نیست. ضمن اینکه... آگاندی راکه در دست دارد نشان می‌دهد. اسم گُمز کاملاً از من محافظت می‌کنه. دستش راه نشانه خداحافظی بالا نگه می‌دارد و با خجالت لبخند می‌زند. Muchis-sima gracias، senior... با تمام وجود متشکرم. امیدوارم من و پدرم فردا رو توی خونه‌مون باشیم... خونه ما در اولین مزرعه اون طرف تپه است... دلتون می‌خواد بیاین، آقا؟ شما مثل برادر من می‌مونین؛ پسر پدرم!

راجرز [دست‌های آنیتا را می‌گیرد و در چشمانش نگاه می‌کند. فقط... مثل یه برادر؟

آنیتا [دست‌های راجرز را از خود دور می‌کند و با پریشانی، به طرف در می‌دود: سپس برمی‌گردد. Quine se-nor، sabe... کسی چه می‌دونه؟

ابا شتاب بیرون می‌رود. راجرز در حالی که با انگشتانش بشکن می‌زند و زیر لب چیزی را زمزمه می‌کند سعی دارد

با امضای تو و من در پایین صفحه. خودت بخونش. گُمز کاغذ را سراسری برانداز می‌کند و بعد آن را برمی‌گرداند.

گُمز ابا غروری سرکش! و آگه من بگم: «یرو، به جهنم!» اون وقت تو چی کار می‌کنی، هان؟ راجرز اتن صدای ژنرال را تقلید می‌کند. آ چه کسی بیشترین مهمات رو خرید و براتون فرستاد، هان؟ کی مخارج شما و بقیه ژنرال‌ها و آلمانی‌ها و توپخونه‌تون رو پرداخت؟... تنها آدمی که توی این خراب‌شده نحوه استفاده از توپ مستقیم رو می‌دونست و یادتون داد کی بود... هان؟ اون کی بود که برای محاصره مکزیکوسیتی باهات پیمان بست و بیش از بیست قبضه تیر بارو با خدمه‌اش برات فرستاد؟... وقتی شده بودن و می‌خواستن تو رو رها کنن، کی بود که به تو وام داد تا پول معوقه نیروها رو پرداخت کنی، هان؟ علاوه بر این‌ها، چه کسی قول داد بعد از رسیده به مکزیکوسیتی کمک کنه تو رئیس جمهور بشی؟ ابا تمام احساس ا ما که صاحب... کمیانی تصویری حرکت زمین هستیم، درست؟ خیلی خب، تو این پیمان رو شکستی و یه طرفه اون رو نقض کردی، دیدی؟ پس حالا هر جا که می‌خوای، تنهایی برو.

گُمز ابه نرمی اسلحه‌اش را لمس می‌کند. Boeno، اما من می‌تونم بهت شلیک کنم، hombre، راجرز تو این کارو نمی‌کنی! یعنی جرئتت رو ندار. ببینم تو حمایت همه جانبه امریکا رو می‌خوای؟ یا هوس کردی اعتبار شورشات توی مکزیک پودر بشه و بره هوا؟

گُمز ابا موضع دفاعی! اما، amigo، این یه مرتبه رو کوتاه بیا. نقشه ما عالیه، فردا شهر مال ما می‌شه. من قول می‌دم فردا همه زندانی‌ها رو مقابل دوربین شما تیربارون کنم. من این رو قول می‌دم.

راجرز ابا مهربانی! من دوست دارم یه لطفی بهت بکنم، گُمز، اما شرط دارم.

گُمز ابا لبخند! خیلی خب، بهم بگو، hombre، بگو چی کار باید بکنم؟

راجرز ابه سختی! من زندگی ارنستو فرناندز رو می‌خوام!

[آنیتا یک باره با هیجان از جا می‌پرد و دست‌هایش را ملتسانه به سوی گُمز دراز می‌کند. گُمز برای لحظه‌ای اندیشمندانه سیبلش را می‌چرخاند.]

بی‌نوشت:

1. The Movie Man
2. Earth Motion Picture Company
3. White-pine kimona
4. Juarez